

نقد دو قصیده فرّخی سیستانی و متنّبی^(۱) در حوزه ادبیات تطبیقی

غلامعلی صادقی*

چکیده

پویایی اندیشه و تخیل آدمی را حدّ و مرزی نیست؛ و مروارید اندیشه، وقتی ستوده و زینده می‌نماید که از تنگنای صدف زمان و مکان بیرون خزد و گرد و غبار تیره روزگار دامنش را نیالاید. راز موفقیت و کامیابی آثار ادبی جهانی را نیز در همین خصوصیت باید جست‌وجو کرد. نقد و مقایسه آثار ادبی، با توجه به معیارهای منطقی و علمی ارزیابی آنها به دور از غرض‌ورزی و رسیدن به نتیجه‌ای مفید و قابل پذیرش، کاری است ارزشمند. در این جایگاه نگارنده بر آن است در حدّ وسع و مجال، دیدگاه متنّبی و فرّخی سیستانی را - البته با توجه به دو قصیده - که هر کدام در تاریخ ادبیات دو زبان جایگاه والایی دارند و اشتراکات و اختلافاتی در زمینه‌های مختلف در آنها هست، مقایسه کند و به جلوه‌های ذوقی، هنری، موضوعی و محتوایی آنها اشاراتی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: متنّبی، فرّخی، صور خیال، اندیشه و محتوا، وصف، حماسه، اشتراکات، اختلافات.

*. دانش‌آموخته دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد.

عبارت موجز و مختصری که صاحب چهار مقاله در مورد نقد و سنجش فرخی سیستانی در آن روزگار از خود به یادگار گذاشته، دستمایه و دستاویزی شده است که کمتر محقق و منتقدی را می‌توان یافت که در شرح حال فرخی به آن عبارت استناد نکرده باشد: فرخی... طبعی به‌غایت نیکو داشت و شعر خوش‌گفتی و چنگ‌تر زدی. (نظامی عروضی، ۱۳۷۷: ۵۸)

گرچه این عبارت ممکن است دست بسیاری از منتقدان را در نقد واقعی و منصفانه ببندد، با توجه به شرایط زندگی و اشعار به‌جامانده از فرخی، تاحدی باید پذیرفت که شاعری است اهل بزم، دارای قریحه شاعری خوب و نیز قلمی روان که مبدع و آغازگر سبکی است که بعدها اصطلاحاً «سهل و ممتنع» نامیده شد، که در تغزلات قصیده‌ها که در مدح سلاطین و امرا سروده است، بهتر نمود دارد:

دل من همی داد گفتی گویی که باشد مراروزی از تو جدایی
و یا:

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی خوشا با پری‌چهرگان زندگانی

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۳۹۲)

در شعر فرخی، آموزش پند و اخلاق و عرفان و اندرز کمتر مشاهده می‌شود. او در عالم ماوراءالطبیعه سیر نمی‌کند؛ شعر او شعر زمینی است و خود او شاعر طبیعت است؛ شادکام است و شادخوار و دنیا برای او همین است و بس. حال آنکه متنبی این‌گونه بیزاری خود را از زیبارویان و جام شراب هشدار می‌دهد:

و غیرفؤادی للغوانی رمیه و غیر بنانی للزجاج رکاب

دل‌م‌آماجگاه تیر نگاه زیبارویان نیست و دستم مرکب جام باده نیست.

(رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۳۵۷)

متنبی در جایگاه خود شاعری شهیر و پرآوازه است، تاحدی که ابن‌اثیر در مقام سه شاعر

بلندآوازه عرب گفته است:

ابوتمام و بختری و متنبی چون لات و منات و عزى است. (منوچهریان، ۱۳۸۲، ص ۸)

و در تاریخ ادبیات عرب، غالب محققان و منتقدان در شرح حال و زندگی متنبی، از این

ابیات که بیانگر اقتدار شخصیت حماسی او است، یاد کرده‌اند:

إنَّ شاعرنا لایبالی بشعره أدبه فقط، بل كثيراً ما یفتخر بجرأته و بسالته، و یخبرنا عن شجاعته و مهابته، و یدعی أنه خاض المعارك و أدرك أعداءه و شفی غلیل صدره بضر بهم و طعنهم، و یصف نفسه بأنه اهل السیف والرّمح كما أنه اهل القلم والقرطاس، و أن الخیل واللیل والبیضاء تعرفه و أنه ألفتها و یأنسها، مثل البطل الکمی. فیقول:

... و مهجة مهجتي من هم صاحبها
و مرهف سرت بین الجحفلین به
أدرکتها به جواد ظهره حرم
حتی ضربت و موج الموت یتطم
والسیف والرّمح والقرطاس والقلم...
الخیل واللیل والبیضاء تعرفنی

(فاضلی / ۱۳۷۲/ ص ۵-۶)

همانا که شاعر ما تنها به شعر و ادبش نمی‌بالد، بلکه بیشتر به جسارت و پهلوانی‌اش افتخار می‌کند و ما را از شجاعت و مهابتش آگاه می‌کند. او مدعی است که در میدان کارزار حریف دشمنان است و آتش درونش را با ضربه نیزه‌ها مداوا کرده و خود را توصیف می‌کند که اهل شمشیر و نیزه است، همان‌گونه که اهل قلم و کاغذ است، و سوارکاران و شب و بیابان او را می‌شناسد، و با آنها مونس و همدم شده است، مثل قهرمان شجاع. پس می‌سراید:

چه بسیار کسانی که قصد کشتن مرا داشتند ولیکن من با اسبی سبک‌سیر بر آنها تاخته و آنان را کشتم. بسا با شمشیرهای بران میان دو سپاه رفته، ضربه‌هایی بر دشمنان فرود آوردم، درحالی‌که دریای مرگ در تلاطم بود. اسب و شب و صحرا و شمشیر و نیزه و کتاب و قلم مرا می‌شناسند.

فرخی نیز در اشعارش گاه از این‌گونه ادعاها و مفاخرات آورده، ولی از شعر او این‌گونه

برمی‌آید، که ادعایی بیش نیست و در میدان مفاخره به گرد متنبی هم نمی‌رسد:

من قیاس از سیستان آرم که آن شهر من است

در پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر

شهر من شهر بزرگ است و زمین نامدار

مردمان شهر من در شیرمردی نامور

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۹۴)

و یا در جای دیگر:

سیستان خانه مردان جهان است و بدوست شرف خانه مردان جهان تا محشر

(همان، ص ۱۷۴)

فرخی ذهنی سلیم و طبعی مستقیم داشته؛ استاد رشید و طواط گوید: فرخی عجم را همچنان است که متنی عرب را و این هر دو فاضل، سخن را سهل و ممتنع گویند.

(دبیری نژاد، ۱۳۴۸: ۳۳)

در این مورد، روان شاد دکتر یوسفی اشاره کرده‌اند: «شاید در میان آثار موجود، اظهار نظر رشید و طواط در کتاب حدائق السحر قدیمی‌ترین گفتار در این باب باشد؛ رشید وقتی کتاب خود را به پایان رسانده در مورد صنعت سهل و ممتنع و شعر فرخی نوشته است:

سهل و ممتنع شعری است که آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت، در تازی، ابوفراس و بختری را این جنس است و در پارسی امیر فرخی را. (یوسفی، ۱۳۶۸: ۸۷)

به هر حال، ارزشیابی این دو شاعر از دوره‌های پیشین مورد توجه منتقدان و محققان سنتی و معاصر بوده و نظریات آنان گویای اهمیت موضوع است.

از قصیده هر دو شاعر این‌گونه برداشت می‌شود که از شرایط موجود رضایتی نداشته‌اند و حاکمان وقت نیز نتوانسته‌اند شرایط آرمانی را که موجبات رغبت و ادامه زندگی برایشان باشد، فراهم سازند. دهقان سیستانی خواسته فرخی را برآورده نمی‌سازد، آزرده و رنجور سیستان را ترک می‌کند و از تار و پود جان خود حله‌ای می‌تند، به این امید که او را به نان و آب برساند:

با کاروان حله برفتم زسیستان با حله‌ای تنیده زدل بافته زجان
... هر ساعتی بشارت دادی مرا خرد کاین حله مر تو را برساند به نام و نان

(فرخی سیستان، ۱۳۷۳: ۳۲۹)

به عزم دیدار دیار خراسان بار سفر می‌بندد.

متنبی نیز به خاطر اتفاق ناخوشایندی که در دربار سیف‌الدوله - امیر حلب - برایش پیش می‌آید، رنجیده‌خاطر و آزرده‌دل شهر حلب را که بهشت گمشده او بود، رها می‌کند و به امید وعده‌هایی که کافور اخشیدی به او می‌دهد، سر از فسطاط درمی‌آورد. (رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۹)

هر دو شاعر، در میدان مدح و ستایشگری، چیره‌دست و قهارند؛ فرخی با حدود ۲۵ تن از سلاطین و امرا و وزرا ارتباط داشته و آنها را مدح کرده، که بیشترین آنها در مورد سلطان محمود غزنوی که در سال‌های ۴۲۱-۳۹۸ از سوی خلیفه، والی خراسان بود و نیز ابواحمد که به دست برادرش مسعود گرفتار شد و سلطان مسعود که در سال‌های ۴۳۲-۴۲۱ پادشاه بود، سروده شده است. (فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۴۱)

متنبی نیز حدود ۵۰ تن را مدح کرده که مهم‌ترین آنان عبارت‌اند از: بدرین‌عمار اسدی، ابوالعشائر حمدانی و سیف‌الدوله و نیز کافور اخشیدی و عضدالدوله که بیش از یک‌سوم دیوان او در مدح و وصف آنان است. (رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۱۱)

هدف و انگیزه ستایش از دیدگاه آنان متفاوت است. هدف فرخی از ستایش، بیشتر مرهون رسیدن به نان است و تجمل و آسایش زندگی و امرار معاش. شعر فرخی و کسانی مثل او، بشر را به طرف کمال و هدف‌ها و فضایل انسانی سوق نمی‌دهد و اصلاً با این نوع اندیشه‌های والا سروکار ندارد. نگاه فرخی بر سطح همه چیز می‌لغزد و از آن فراتر نمی‌رود. (یوسفی، ۱۳۶۸: ۴۸۸)

ولی متنبی در بسیاری موارد انگیزه‌های والاتر از مسائل مادی دارد. فضیلت و برتری‌جویی که متنبی در جست‌وجوی آن است، به او اجازه نمی‌دهد که در زندگی تن به ذلت و خفت دهد، با همتی عالی برای کسب روزی از پای نمی‌نشیند، لباس زبر و خشن را زبینده تن می‌داند، چراکه جامه نرم و نازک از آن فرومایگان است؛ باید به‌گونه‌ای زندگی کند که تا زنده

است مورد ستایش قرار گیرد و چون مرد، برایش اشک بریزند و اندوه بخورند:

... مَفْرَشِي صَهْوَةَ الْحِصَانِ وَلِكِ
سَنَ قَمِيصِي مَسْرُودَةَ مِنْ حَدِيدِ

(رضایی هفتادری و حسن زاده نیری، ۱۳۸۳: ۹)

جایگاه من زین اسبان نر است و لباسی که بر تن می‌پوشم، از جنسی آهنین بافته شده است.

... لَا كَمَا قَدْ حَيَّيْتَ غَيْرَ حَمِيدٍ
وَ إِذَا مُتَّ مُتَّ غَيْرَ فَقِيدِ

(همان، ص ۱۲)

آن‌گونه زندگی نکن که تا زنده باشی مورد ستایش قرار نگیری و چون مردی کسی برایت اشک اندوه نریزد.

در گیرودار زندگی درخشش نیزه‌ها و چک‌چک شمشیرهاست که چشم و گوش او را به خود خیره ساخته است. متنبی بر سیف‌الدوله شرط کرد که شعر خود را برای او فقط نشسته بخواند و در پیش او زمین را بوسه نزند.

در مورد رسالت فکری و اندیشه‌های متنبی، محققان اظهار داشته‌اند: او خیلی زود تضادها و پیچیدگی‌ها و معماهای زندگی را لمس می‌کند، و اینکه در دنیای او بهره‌ها و قسمت‌ها بر مبنای استحقاق و فضیلت، و مراتب، به مقتضای اهلیت واگذار نشده است - آن‌گونه که در دنیای امروز نیز شاهدیم - فرومایگان صدارت‌نشین شده‌اند و آزادگان و خردمندان در زندان و قعر چاه گرفتار، هنرمندان و صاحبان معرفت هدف تیر بلایند و ارادل و اوباش خالی از رنج و عنا:

ذوالعقل یشفی فی النعیم بعقله
و اخوالجهالة فی الشقاوة ینعم
أفاضل الناس أغراض لذاالزمن
یخلو من الهمم أخلاهم من الفطن

خردمند از عقل و خرد بدبخت است و در عذاب، و نادان از جهل و نادانی خوشبخت است و در رفاه. هنرمندترین مردم هدف تیر بالای زمانه‌اند، بی‌درد کسی است که بی‌هنر باشد.

... متنبی در برابر ظلم و ستم بسیار حساس است و آشتی‌ناپذیر. او عزت و افتخار را

در ظلم‌ستیزی می‌داند. بخش وسیعی از کلام و هنرش را در رسالت فکری خود به تبلیغ خصلت‌های والا و منش‌های عالی انسانی اختصاص می‌دهد. رأی و خرد را در سازندگی و پایداری حکومت پویا و ایجاد حقّ سروری و رهبری، برتر از شجاعت و دلیری می‌داند. او از استیلای قوم غیرعرب که مراکز قدرت را اشغال کرده‌اند موضع‌گیری سیاسی دارد، و از سر تعصب، آنان را فاقد دانش و تدبیر و عزّت و کرامت و وفای به عهد می‌داند.

رفتار متنبی و قصابدش در زمینه مدح، درخور توجه و تحسین برانگیز است. وی هرگز قصاید مدحی‌اش را انشاد نمی‌کرد و مضامین ستایش‌آمیز را به پای ممدوح نمی‌ریخت تا خود از آن بی‌نصیب ماند؛ از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا زیباترین شعر و گرانبهارترین مدح را به خود اختصاص دهد. (فاضلی، ۱۳۷۵: ۹-۸)

درمقابل، سادگی و صراحت بیان شاعر سیستانی در معرفی خویش قابل تأمل است. او بدون آنکه پروای آن را داشته باشد که مورد شماتت و سرزنش ممدوحان و یا معاصران خود قرار گیرد، خواسته‌ها و تمایلات درونش را با صداقت و صمیمیت به تصویر می‌کشد. شاعر در دستگاه ابوالمظفر چغانی به چنان مقام و موقعیتی دست یافته که غلامان زرین‌کمر در برابرش زانو می‌زنند، ولی درعین سادگی و صداقت بیان، از گذشته خفت‌بار خود این‌گونه یاد می‌کند:

من آن کسم که مرا هیچ کس همی نشناخت
به مجلس و نظر او شدم چنین منظور
... توانگرم به غلام و توانگرم به ستور
توانگرم به نشاط و توانگرم به سرور
... شد آن زمان که شب و روز خانه‌ها شدمی
به طمع روزی همچون به طمع دانه طیور...
(یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۹۷)

علی‌رغم اندیشه‌های، متنبی آنچه برای شاعر سیستانی بیشتر اهمیت دارد، نوا و آهنگ چنگ است و خنده جام شراب:

آواز چنگ و بربط و بوی شراب خوش
با ماه روزه کی بود این هر دو سازگار
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۶۵)

در نحوه پیوستن این دو شاعر به دربار نیز نوعی تضاد و اختلاف مشاهده می‌شود؛ با این توضیح که شاعر سیستانی، آوازه شاعرنوازی امیر چغانی را شنیده بود و در آرزوی بهره‌مندی از انعام‌های او خود را به آنجا رساند؛ ولی در مورد متنبی، عکس قضیه اتفاق افتاد. امیر فسطاط - کافور اخشیدی - آرزوی این را دارد که شاعر شهیر و بلندهمتی چون متنبی ستایشگر افتخارات دربار او باشد.

اگر آرزوی شاعر سیستانی رسیدن به دربار و بهره‌مندی‌اش از بخشش‌ها و انعام‌های امیران و پادشاهان است، متنبی نفس امارت و پادشاهی را در سر می‌پروراند.

اشارات دکتر محمد فاضلی در مورد خُلُقِیَاتِ متنبی قابل تأمل است:

هذاالشاعر قد أعجب بنفسه شديداً، فلم ير فوق نفسه رجلاً، حتى ولا احداً يُشبهه، فلماذا
یری نفسه
أجياناً معدناً من الذهب استقرّ فی التراب، و أخرى نبياً عاش بين قوم لا يؤمنون به ولا يعرفون
قدره:

أط عنك تشبیهی به ما و كأنه	فما احدٌ فوقی ولا احدٌ مثلی...
إن أكنُ معجباً فعجبٌ عجیب	لم یجد فوق نفسه من مزید
ما مقامی بأرضِ نخلة - إلا	كمقام المسیح بین الیهود

(فاضلی، ۱۳۷۲: ۴)

متنبی شاعری است مغرور و از خود راضی؛ کسی را بالاتر از خود نمی‌بیند و کسی شبیه او آفریده نشده است؛ خود را معدن زری می‌داند که در کره خاکی جای گرفته است، و مانند پیامبری در بین مردم است که نه به او ایمان دارند و نه او را می‌شناسند؛ من اگر خودپسندم این خودپسندی از فرد شگفت‌انگیزی است که کسی را برتر از خود نمی‌یابد.

اقامت من در سرزمین نخله، همانند اقامت حضرت مسیح در میان قوم یهود است.

درمورد قصیده‌ها

هر دو قصیده از لحاظ فرم و شکل ظاهری ویژگی‌هایی دارند که گاه به هم نزدیک می‌شوند و گاهی فاصله می‌گیرند.

قصیده فرخی در ۵۸ بیت و قصیده متنبی در ۴۷ بیت سروده شده است. هر دو قصیده مقفّی سروده شده است، نه مردّف، تا شاید به این شیوه، بهتر بتوانند بدون اینکه کلمات ردیف مانعی در بروز احساسات آنها شود، اندیشه‌های خود را آسان‌تر ارائه دهند.

حسن مطلعی که در قصیده «داغگاه» فرخی مشاهده می‌شود، کشش و گیرایی بیشتری به بیت نخستین متنبی دارد:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

ضمن اینکه از عنصر خیالی استعاره مصرحه در هر دو مصرع در واژه‌های «پرند» و «پرنیان» با هنرمندی استفاده کرده است؛ و منظره و تابلوی زیبایی که با چیدن عبارات «پرند نیلگون، مرغزار، پرنیان هفت رنگ، کوهسار»، خواننده را هرچه بیشتر به خود جلب می‌کند.

حال آنکه تعبيرات بیت نخستین متنبی دردست و مصیبت و حرمان و یأس و ناامیدی و مرگ و آرزوی مرگ است:

کفی بک داء ان تری الموت شافیا و حسب المنايا ان یکن امانیا
(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۸۶)

همین درد تو را بس که مرگ را درمان آن بدانی و همین ناراحتی و مصیبت بس که مرگ را آرزو کنی (بزرگ‌ترین درد، دردی است که انسان چاره‌ای جز مرگ برای آن نشناسد).
(رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۲۶۷)

هر دو شاعر ابتدای قصیده را با نوعی مقدمه‌چینی و تغزل شروع کرده‌اند، با این اختلاف

که فرخی بهتر مفهوم تغزل را رعایت کرده است. جان مایه کلام او بهاریه‌ای است که خواننده را بهتر شیفته خود می‌کند و گویا شاعر فارسی‌زبان بهتر می‌داند که چگونه روح و روان ممدوح خود را رام و مستخر خود گرداند. ولی مقدمه‌ای که متنبی آورده، نوعی شکوائیه و گلایه از هستی و روزگار است، ناکامی‌ها و شکست‌ها، یأس و ناامیدی و یادآوری حرمان‌هایی که شاعر از آرزوهای دست‌نیافته خود سخن رانده است.

تعداد ابیات تغزل فرخی هشت بیت است و در قصیده متنبی این تعداد به بیش از ده بیت می‌رسد.

در ابیات تغزل فرخی انبوه صور خیال چون استعاره و تشبیه و تشخیص و موازنه به‌حدی است که شاعر چون نقاشی چیره‌دست، طبیعت و عناصر طبیعی را برای خواننده به‌گونه‌ای مجسم ساخته که در حال حرکت و پویایی است:

... ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله نسترن لولوی لالا دارد اندر گوشوار
تا برآمد جام‌های سرخ‌گل بر شاخ گل پنجه‌های دست مردم سر فرو کرد از چنار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

در شعر متنبی آنچه حاکم است روح فلسفی و خردگرایی است. شاعر چون حکیمی در برابر هستی است که باید با شمشیرهای یمنی و نیزه‌های بلند و اسب‌های تیزرو با مرگ و ذلت و گرسنگی دست و پنجه نرم کند:

إذا كنت ترضى ان تعیش بذلة فلا تستعدنّ الحسام الیمانیة
ولاتستطیلنّ الرماح لغارة ولاتستجیدنّ العتاق المذاکیة

(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۸۷)

اگر زندگی با ذلت را پذیرفتی، به فکر آماده‌کردن شمشیرهای یمنی و سرنیزه‌های بلند برای تاراج و غارتگری و نیز اسب‌های نژاده تیزرو مباش!

نالیدن متنبی از بی‌وفایی سیف‌الدوله و شکایت از دل و خیانت اشک‌هایی که در دوری

او ریخته می‌شود:

... واعلم انّ البین یشکیک به عده
فلسف فوادى ان رایتک شاکیا
فانّ دموع العین غدر برّها
اذا کنّ إثر الظّاعنین (الغادرین) جواریا

(همان، ص ۲۸۸)

و می دانم که جدایی من از سیف الدوله تو را به شکایت وامی دارد؛ پس اگر تو را گله مند ببینم، دل من نیستی. همانا که اشک های چشمان من به من خیانت کرده، آن گاه که ببینم برای کسی جاری شده که او را رها کرده ام.

و به این نتیجه حکیمانه می رسد که اگر بخشش قرین منت و خفت باشد، نه آن ستایش برای ممدوح مفید خواهد بود و نه آن مال و ثروت برای ستایشگر خیر و برکتی خواهد داشت:

اذا الجود لم یرزق خلاصا من الاذی
فلا الحمد مکسوبا ولا لمال باقیا

(همان، ص ۲۸۸)

در بیت تخلص، هر دو شاعر از عنصر خیالی استفاده کرده اند. فرخی از تشبیه تفضیل و ضمنی و نیز آرایه ردالصدر استفاده کرده است:

راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند
باغهای پر نگار از داغگاه شهریار
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
کاندرو از نیکویی حیران بماند روزگار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

شاعر به طور ضمنی داغگاه را به باغهای پرنقش و نگار تشبیه کرده و این گونه آن را برتر قرار داده که داغگاه پادشاه، باعث زیبایی آنجا شده، در صورتی که زینت بخش آنجا باغهای زیبا است.

شاعر سیستانی، داغگاه امیر را واسطه و بهانه ای قرار داده، تا به این شیوه، بستری مناسب برای ستایش امیر چغانی فراهم کرده باشد. ولی متنبی شکوه و گلایه از سیف الدوله را به عنوان پیش درآمدی برای گریز به افتخارات کافور مناسب تر دیده است.

..... ولكنّ بالفسطاط بحرا أزرته
حیاتی و نصحی والهوی والقوافیا

(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۹۰)

در فسطاط مصر، دریایی است که من قصد دارم باقیمانده زندگی و اخلاص و عشق و اشعارم را دریای او بریزم.

اگر فرخی از تشبیه تفضیل استفاده کرده است، متنی از عنصر استعاره که عمیق تر و هنرمندانه تر است بهره جسته و دریا را که نماد سخاوت و عظمت و گستردگی است، به عنوان دربار کافور یادآور شده است؛ ضمن اینکه از آرایه سیاقه الاعداد نیز استفاده کرده است. جوهر اصلی شعر فرخی، بعد از بیت گریز غنایی و تغزلی است که با زبانی صریح و آشکار، عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های ندیمان و درباریان امیر چغانی را به تصویر می‌کشد:

هر کجا خیمه است خفته عاشقی با دوست مست

هر کجا سبزه است شادان یاری از دیدار یار

عاشقان بوس و کنار و نیکوان ناز و عتاب

مطربان رود و سرود و می‌کشان خواب و خمار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۶)

ولی روح حاکم بر ابیات پس از تخلص در شعر متنبی، حماسی و کوبنده است. در نه بیت بعد، به کرات از اسب که مهم‌ترین ابزار حماسی و پهلوانی میدان‌های رزم است، یاد کرده و اعضا و جوارح این حیوان جهنده و تیزرو را توصیف کرده است: گوش‌های این اسب‌ها تداعی‌گر نیزه‌ها و خنجرها است، دستان سخت و مقاومش بر روی صخره‌ها سینه‌های باز شکاری را نقش می‌بندد، چشمان تیزبینی دارد که در تاریکی نیز دشمن را شناسایی می‌کند، گوش‌های تیزی دارد که نجوای درونی را بانگ بلند می‌پندارند، و درنهایت، همین اسب‌های تیزرو هستند که هرچه سریع‌تر شاعر را به دربار ممدوح می‌رسانند.

تصویری که هر دو شاعر از عنان اسب‌ها و کمندها که در هیبت و شکوه به اژدها تشبیه شده‌اند، ارائه می‌دهند، قابل تأمل است:

... خسرو فرخ‌سیر بر باره دریا گذر
با کمند شست خم در دشت چون اسفندیار
اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند
چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار

(همان، ص ۱۷۷)

و متنبی عنان‌ها را این‌گونه توصیف کرده است:

... تجاذب فرسان الصّباح أَعْنَة كأنّ علی الاعناق منها أفاعیا

(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۹۱)

اسب‌ها افسارهایی را که مانند افعی‌هایی بر گردن آنها آویخته شده، از دست سواران خود می‌گیرند.

اختلاف در ساختار تصویرها، این است که فرخی کمند دست امیر را به اژدها تشبیه کرده که خاصیت اعجاز هم دارد ولی در شعر متنبی عنان‌ها بر گردن اسب‌های سرکش و افسار گسیخته، مانند افعی‌هایی است که زمام اختیار را از دست سوارها می‌گیرند و هرچه سریع‌تر به دربار ممدوح پیش می‌تازند. اگر فرخی کمندها را چون طوقی زینت‌بخش بر گردن اسب‌ها می‌بیند که بیننده لذت می‌برد، متنبی آن را چون اژدهایی به تصویر می‌کشد که بیننده با دیدن آن به وحشت می‌افتد.

متنبی، هیبت و شکوه را در سواره‌ها که خود جزوی از آنان است، می‌بیند؛ و حال آنکه شاعر سیستانی، این هیبت و شکوه را در دستان بخشنده و معجزه‌گر امیر چغانی مشاهده می‌کند. متنبی هیبت و شکوه را برای خود پرورانده است و حال آنکه فرخی تصویر این هیبت و شکوه را به ممدوح اهدا کرده است.

هر دو شاعر در نیمه‌های قصیده از هدف اصلی که رسیدن به آمال و آرزوهاست با هنرمندی یاد کرده‌اند. فرخی حسن طلب را در بیت ۲۸ این‌گونه آورده است:

هرچه زین سو داغ کرد از سوی دیگر هدیه داد

شاعران را با لگام و زایران را با فسار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۷)

واضح است که امیر چغانی برای شاعران و زایران ستوربانی نمی‌کند، ولی فرخی با بیان کنایی وانمود کرده است شاعر بینوای از راه‌رسیده، با این ترفند و تردست، پادشاه را در برابر عمل انجام شده قرار دهد، تا اسبی با تمامی تجهیزات، هدیه بگیرد.

متنبنی نیز که چند بیت در اشاره به سخاوت‌های کافور دارد، شاید در این بیت، این‌گونه حسن طلب را با وضوح بیشتر می‌آورد:

نجزو علیها المحسنین الی الذی نری عندهم احسانه والایادیا

(متنبنی، ۱۴۱۸: ۲۹۳)

ما سوار بر اسبان، بخشندگان را پشت‌سر گذراده، نزد کسی - کافور - می‌رویم که بخشش‌هایش را پیش بخشندگان می‌یابیم. (رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری، ۱۳۸۳: ۲۷۶)

ابیاتی که در این فاصله از زبان متنبنی جاری می‌شود آنقدر فکر و اندیشه عمیقی در پس آن است که پس از چندین قرن، شاعر معاصر ایرانی - فروغ فرخزاد - این‌گونه زمزمه کرده است:

هیچ‌کس در جوی حقیری که به گودالی می‌ریزد، مرواریدی صید نکرد. (فرخزاد، ۱۳۷۰: ۲۲۰)

و متنبنی هزار سال پیش گفته است:

قواصد کافور توارک غیره و من قصدالبحر استقل السواقیا

(متنبنی، ۱۴۱۸: ۲۹۲)

آهنگ کافور کردیم و غیر او را رها کردیم، و هرکس در جست‌وجوی دریا باشد، جویبارها را کوچک می‌شمارد.

البته مضمون را پیر طریقت و شریعت - خواجه عبدالله انصاری - این‌گونه زمزمه کرده است:

... جوانمرد چون دریاست و بخیل چون جوی، در از دریا جوی نه از جوی. (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۲: ۴۵۸)

هر دو شاعر در ادامه این خواهش‌ها و آرزوها، ممدوح را در قالب شخصی که نسبت به دنیا و مال و منال آن بی‌توجه است و از آن روی‌گردان است، می‌ستایند. فرخی، ذخیره ثروت دنیوی را برای ابوالمظفر گناه شرعی به حساب می‌آورد:

گرد کردن زر و سیم اندر خزینه نزد تو ناپسندیده‌تر از خون قینه است و قمار
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۸)

و متنبی نیز حقارت دنیا را در چشم ممدوح این‌گونه می‌ستاید:
و تحتقرالدنیا احتقار مجربّ بیری کل ما فیها وحاشاک فانیا
(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۹۶)

دنیا در نظر تو ناچیز بود، مانند شخص کارآموده‌ای که همه چیز را غیر از تو ناچیز می‌داند.

در پیکره هر دو قصیده، دو شاعر به ویژگی‌هایی چون جوانمردی، پهلوانی، بخشندگی، انتقامجویی و خصوصیات جسمانی و روحانی ممدوحان خود توجه دارند.

گرچه در لفاظی و هنرنمایی ظاهری، شاعر ایرانی، گوی سبقت را ربوده، باید پذیرفت که چاشنی حکمت و اندیشه در شعر متنبی بر شاعر ایرانی تبار می‌چربد. برای نمونه، در بیت آتی فرخی، انبوه و تعدد آرایه‌های ادبی را (لف و نشر، اغراق، مراعات‌النظیر، تضاد، ابداع، تکرار، واج‌آرایی، جناس‌ها) مشاهده می‌کنیم و کمتر بیتی را می‌توان یافت که دو یا سه آرایه ادبی نداشته باشد:

... تیغ و جام و باز و تخت از تو بزرگی یافتند

روز رزم و روز بزم و روز صید و روز بار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۸)

ولی حکمت و اندیشه قوی که در این دو بیت و بسیاری از ابیات دیگر قصیده متنبی وجود دارد، در شعر فرخی مشاهده نمی‌شود:

یدلّ به معنی واحد کلّ فاخر و قد جمع الرحمن فیک المعانیا
اذا کسب الناس المعالی بالنّدی فانک تعطی فی نداک المعالی

(متنبی، ۱۴۱۸: ص ۲۹۵)

هر فخرکننده‌ای به فضیلتی می‌نازد و حال آنکه خداوند تمامی فضیلت‌ها را در وجود تو

نهاده است.

اگر مردم با بخشش به سربلندی می‌رسند، تو کسی هستی که در بخشش‌هایت بزرگی‌ها می‌بخشی.

ابیاتی که هر دو شاعر به پهلوانی‌ها و جنگاوری‌های ممدوحان خود اختصاص داده‌اند، از لحاظ کمیت چندان اختلافی ندارند. فرخی حدود هشت بیت و متنبی حدود ده بیت را اختصاص داده است. در این زمینه نیز از نظر کیفیت، کفه‌ای که شاعر تازی در آن قرار گرفته، وقار و منانت بیشتری دارد.

در شعر فرخی، تصویرها و اندیشه‌ها سست و سطحی و بی‌محتوا و تصنعی است و به‌دور از درون‌مایه‌ای قوی:

... روز میدان گر تو را نقاش چین بیند به رزم

خیره گردد شیر بنگارد همی جای سوار

... و برخواهی برکنی از بن سزا باشد عدو

اختیار از توست چونان کن که خواهی اختیار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۹)

ولی در شعر متنبی اندیشه‌های ژرف و قوی موج می‌زند:

... و ما کنت ممّن أدرك الملک بالمنى ولکن به ایام اشبن التّواصیا

عداک تراها فی البلاد مساعیا و انت تراها فی السّماء مراقیا ...

(متنبی، ۱۴۱۸: ۲۹۷-۲۹۶)

تو کسی نیستی که پادشاهی را از روی اتفاق به‌دست آورده باشی، بلکه به‌وسیله جنگ‌هایی که موها را سپید می‌کند به‌دست آورده‌ای. دشمنان تو تلاش‌های تو را برای کشورگشایی می‌دانند، و حال آنکه تو آنها را نردبان‌هایی برای رسیدن به سربلندی می‌دانی.

و در چند بیت بعدگوید:

... و انت الذی تغشى الاسنة اولاً و تأ نف ان تغشى الأسنة ثانيا

اذالهند سوت بین سیفی کرپهه فسيفک فی کف تزیل التّساویا

(همان، ص ۲۹۹-۲۹۸)

در میدان جنگ، تو اولین کسی هستی که مبارز می‌طلبی و از اینکه دومین نفر باشی ننگ داری. اگر هندو دو شمشیر را در برابر یکدیگر قرار دهد، آن شمشیری که در دست توست برنده‌تر خواهد یافت.

در ابیات پایانی قصیده نیز متنبی به این امر گردن نمی‌نهد که ساختار ظاهری قصیده را بر معانی و مفاهیم عمیق ترجیح دهد؛ از این رو، بدون رعایت کردن شریطه و تأیید و حسن مقطع، با همان اندیشه‌های راسخ و استوار، قصیده را پایان می‌بخشد، ولی فرخی خود را محکوم کرده به اینکه اصول و چهارچوب کلی قصیده‌اش را رعایت کند، تا از این جهت خللی در شعرش ایجاد نشود، از این رو پنج بیت نهایی قصیده‌اش را با شریطه و تأیید و درنهایت، حسن ختام پایان می‌بخشد:

گر بپرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار	... هر نباتی کز سر گور دقیقی بردم
تا نگردد سنگ موم و سیم زر و لاله خار...	تا نگردد باد خاک و ماه مهر و روز شب
قصر تو از لعبتان قند لب چون قندهار	... بزم تو از ساقیان سرو قد چون بوستان

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۸۰-۱۷۹)

نتیجه

گرچه فرخی، قصیده داغگاه را بنا به اتفاق نظر اکثر محققان و منتقدان، به صورت فی‌البداهه و بدون فرصت، کافی هنرمندانه سروده، داوری ما چیزی از ارزش و اعتبار شاعری او نمی‌کاهد.

از مقایسه این دو قصیده این‌گونه استنباط می‌شود که اگر شاعر سیستانی در تغزل‌ها و بیان عواطف عاشقانه دارای سخنی سهل و ممتنع است که بعدها در زبان و زمان سعدی به اوج خود می‌رسد، متنبی نیز در بیان مفاخرات و اندیشه‌های حماسی روحی بلند و وارسته دارد. اگر در شعر فرخی الفاظ و واژه‌ها و صنایع لفظی مثل موم در اختیار شاعر است، شعر متنبی سرشار از حکمت و اندیشه‌های سخته و سنجیده است. درنهایت، اینکه اگر در شعر

فرخی لفظ بر معنی پیشی می‌گیرد، در شعر متنبی معانی بر الفاظ چیرگی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه متن کامل قصیده‌ها، رک:
فرخی سیستانی، ۱۳۷۳: ۱۷۵، با مطلع زیر:
چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت‌رنگ اندر سر آرد کوهسار
و متنبی، ۱۴۱۸: ج ۴، ص ۲۸۶، با مطلع زیر:
کفی بک داءً أن تری الموتَ شافیا
و حسبُ المنايا أن یکنَّ أمانیا

کتابنامه

- اشرف‌زاده، رضا. ۱۳۸۳. *برگزیده اشعار فرخی سیستانی و کسایی مروزی*. چ ۲. تهران: انتشارات اساطیر.
- امامی افشار، احمدعلی. ۱۳۷۲. *گزیده اشعار فرخی سیستانی*. تهران: نشر قطره.
- خواجه عبدالله انصاری. ۱۳۷۲. *مجموعه رسائل*. به اهتمام محمد سرور مولائی. تهران: انتشارات طوس.
- دبیری‌نژاد، بدیع‌الله. ۱۳۴۸. *فرخی و قصیده داغگاه*. اصفهان: به سرمایه انتشارات مشعل.
- رضایی هفتادری و حسن‌زاده نیری. ۱۳۸۳. *شرح گزیده دیوان متنبی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضلی، محمد. ۱۳۷۲. *التعریف بالمتنبی من خلال اشعاره*. مشهد: انتشارات دانشگاه.
- _____ . ۱۳۷۵. «شعر متنبی در خدمت رسالت فکری او»، *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، شماره اول و دوم، سال بیست‌ونهم.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۷۰. *گزیده اشعار*. تهران: انتشارات مروارید.
- فرخی سیستانی. ۱۳۷۳. *دیوان اشعار*. به کوشش دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: انتشارات زوار.
- متنبی، ابی‌الطیب. ۱۴۱۸. *دیوان*. به شرح ابی‌البقاء‌العکبری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- منوچهریان، علیرضا. ۱۳۸۲. *ترجمه و تحلیل دیوان متنبی*. تهران: انتشارات نور علم.
- نظامی عروضی. ۱۳۷۷. *چهارمقاله*. به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یوسفی، غلامحسین. ۱۳۶۸. *فرخی سیستانی؛ بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او*. چ ۲. تهران: انتشارات علمی.